Kh\_Osool\_SMJS\_980917

بسم الله الرحمن الرحیم

درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری

۱۷ آذرماه ۹۸

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

در مورد مذهب قاضی نغمان مصری صحبت می‌کردیم. استدلال‌هایی شده برای اینکه قاضی نغمان از امامیه است. من جمله این مطلب که قاضی نغمان روایاتی از ائمة بعد از امام صادق علیه السلام هم نقل کرده.

سه تا روایت مرحوم حاجی نوری ذکر کردند.

این سه تا روایت، روایت اوّلش که ایشان به نقل از ابن ابی عمیر می‌گوید این غلط نسخة ایشان بوده از حَکَم بن عتیبه بوده و مراد از ابی جعفر در این عبارت روایت ابی جعفر باقر علیه السلام هست نه ابن ابی عمیر.

روایت دوم، روایتی هست که عن ابی جعفر محمد بن علی تعبیر کرده که ایشان می‌گوید در کافی از طریق علی بن مهزیار نقل شده که ما عرض کردیم معلوم نیست منبعی که ایشان ازش اخذ کرده راوی روایت علی بن مهزیار داشته باشد. به فرض هم اگر داشته باشد اینکه ایشان طبقة علی بن مهزیار را می‌دانسته است خیلی روشن نیست.

روایت سوم، روایتی هست که در کتاب المیراث هست. این روایت در نسخة چاپی دعائم الاسلام نیست. روایت حذیفة بن منصور هست و بنابراین نمی‌توانیم بگوییم حتماً در دعائم الاسلام بوده. این احتمال جدی هست که در حاشیه این عبارت نوشته بوده، به تناسب روایتش در آن بحث یک روایت در حاشیه کسی نوشته بوده این حاشیه داخل متن شده باشد.

شاگرد: تا چه این رواج داشته که نساخ در حاشیه از خودشان چیزی اضافه کنند؟ حاشیه روایی

استاد: اصلاً مطالبی که شما در حاشیة کتابتان اضافه می‌کنید که استادتان یک مطلب می‌گوید همین الآن هم مرسوم است.

شاگرد: از جنس روایت نیست.

استاد: جنس فرق ندارد. یک چیزی شما چیز می‌کنید روایت جالبی مناسب آن در حاشیه می‌نویسید دیگر. الآن هم مرسوم است. کاملاً شما مطالب جالبی که متناسب با همان مطلب کتاب است در حاشیه می‌نویسید.

دفترچه یادداشت، اینجور چیزها به این سبکی که ما داشته باشیم که خیلی مرسوم نبوده. حاشیه‌ها کتاب دفترچه یادداشت افراد به یک معنا بوده. یک چیز جالب که می‌دیدند سعی می‌کردند جایی منتقل کنند، مرحوم جد ما چیزهایی که در حواشی کتاب‌ها، اوّل کتاب‌ها، آخر کتاب‌ها چیز کردند. یکی از چیزهای جالبی که ایشان دارند بعضی نکات متفرعات تاریخ ولادتی. ایشان معمولاً صفحه‌های اوّل و صفحه‌های آخر، وسط‌هایش نیست. ولی بالأخره یک جایی می‌خواهند حفظ بشود. محل حفظ کتاب‌ها محفوظ‌تر از جاهای دیگر بوده. یک برگه طرف می‌نویسد آن برگه ممکن است گم بشود.

شاگرد: به بحث مربوط هم بوده؟

استاد: بله این یک روایتی بوده احتمالاً. من نمی‌دانم ایشان چون توضیح نداده کجای کتاب میراث نسخه‌شان بوده، چون دو نسخة چاپی نیست که بدانیم کجای کتاب المیراث این قرار داشته این است.

این روایتی که ایشان نقل می‌کند این روایت منهای آن بحث‌های دیگر، اینکه روایت یک گیری درش وجود دارد. اشکالی درش وجود دارد. این اشکال خیلی به بحث قاضی نغمان مرتبط نیست، آن این است که عبارت:

عن حذیفة بن منصور قال ما تأخٌ لی و ترک ابنته فامرتُ اسماعیل بن جابر عن یسأل ابی الحسن علیاً صلوات الله عن ذلک

ظاهراً این علیاً باید زائد باشد. نه اسماعیل بن جابر نه حذیفة بن منصور هیچکدامشان طبقه‌شان با طبقة امام رضا تطبیق نمی‌کند.

اسماعیل بن جابر یک جایی از امام باقر علیه السلام روایت دارد با این تعبیر:

اسماعیل بن جابر قال قلتُ لابی جعفر علیه السلام اعرض علیک دینی.

این هم امام باقر هست. چون می‌گوید امام‌ها را شروع کردم شمردن تا به امام باقر علیه السلام می‌رسد و امامت.

شاگرد: در آن طبقه اسماعیل بن جابر نداریم؟

استاد: نه، منهای بحث آن. در متن روایت شروع می‌کند اسم ائمه را آوردن تا می‌رسد به امام باقر علیه السلام.

شاگرد: قلتُ لابی جعفر علیهما السلام اعرض علیک دینی الذی ادیم الله عز و جل به قال فقال هات قال فقلتُ اشهد ان لا اله الله وحده لا شریک له و ان محمداً عبده و رسوله و الابرار بما جاء من عندالله و ان علیاً کان اماما فرض الله طاعته ثم کان بعده الحسن اماماً فرض الله طاعته، ثم کان بعده الحسین اماماً فرض الله طاعته ثم کان بعده علی بن الحسین اماماً فرض الله طاعته حتیً انتهی الامر الیه ثم قلتُ انت یرحمک الله قال فقال هذا دین الله.

شاگرد: ندارد که کدام امام است.

استاد: بعد از امام سجاد. تا به آن امام رسید. اما این وسط چند نفر این وسط بودند این را تعبیر ندارد.

علی ای تقدیر اسماعیل بن جابر کسی هست که طبقه‌اش.

شاگرد: ظاهرش همین است دیگر. آخر تا امام سجاد اسم می‌برد.

استاد: امام سجاد اسم نمی‌برد.

شاگرد: چرا اسم می‌برد. علی بن الحسین

علی بن الحسین اماماً فرض الله طاعته حتی انتحل الامر الیه. یعنی تا امام سجاد رسید که

استاد: بله.

شاگرد: یک روایت دیگر پیدا کردم می‌گوید اسماعیل بن جابر و زراره عن ابی جعفر.

استاد: آنها بحث‌هایی دارد. این هم ظاهرش همین است که مراد امام باقر علیه السلام است. عمدتاً به خاطر آنکه متنی، متنش این شکلی بود یادداشت کردم.

علی ای تقدیر اسماعیل بن جابر، طبقه‌اش طبقه‌ای نیست که وفق بکند که از امام رضا علیه السلام روایت داشته باشد.

یک عبارتی در مورد اسماعیل بن جابر هست ممکن است توهم بشود که امام رضا درک کرده.

در قرب الاسناد هست ایوب بن نوح عن صالح بن عبدالله عن اسماعیل بن جابر عن ابی الحسن الاول علیه السلام. قرب الاسناد صفحة ۳۰۹.

اینکه تعبیر کرده ابی الحسن الاول ممکن است توهم بشود که این باید امام رضا را درک کرده باشد که ابی الحسن الاول تعبیر می‌کند. ولی این مطلب درست نیست. الابی الحسن الاول معلوم نیست تعبیر اسماعیل بن جابر باشد، می‌تواند تعبیر بعدی‌ها باشد فرض کنید ایوب بن نوح تعبیر کرده باشد چون ایوب بن نوح زمان امام رضا را درک کرده. حتی این را می‌خواهم بگویم، جاهایی که سألت ابالحسن الاول هم تعبیر کرده باشد معلوم نیست که عین لفظ باشد. حاج آقا تعبیر می‌کردند که ما گاهی اوقات داریم قصه تعریف می‌کنیم می‌گوییم که مرحوم آقای مطهری گفتند که من به مرحوم آقای بروجردی گفتم فلان چیزی را. آقای مطهری ممکن است این جمله را زمان آقای بروجردی برای ما نقل کرده باشد. مرحوم آقای بروجردی تعبیر ما هست در هنگام نقل به معنای عبارت آن گوینده. اینجور نیست که حتماً باید آن گوینده عین این الفاظ شما نقل کنید. اینجور تغییرات، خیلی تغییرات طبیعی هست.

شاگرد: یعنی صرف اینکه ناقل اسماعیل بن جابر است تقیه نمی‌شود؟

استاد: نه عن ابی الحسن الاول علیه السلام که عن دارد. اینکه خیلی روشن هست که لازم نیست گوینده اسماعیل بن جابر باشد، آن روشن است. ولی می‌خواهم بگویم به جای عن ابی الحسن الاول هم این بود قال سألتُ عن ابی الحسن الاول که متوهم این بود که کأنّ بعین الفاظ نقل شده باشد، نه این بعین الفاظ لازم نیست نقل شده باشد این هم می‌تواند نقل به معنا باشد و یکی از جهات روشن نقل به معنا همین تعبیراتی را که برای روشن شدن مطلب عبارت را. آن ابی الحسن گفته من رضا تعبیر می‌کنم.

شاگرد: ایوب بن نوح امام کاظم را درک کرده؟

استاد: نه ایوب بن نوح که لازم نیست امام کاظم را درک کرده باشد.

شاگرد: بالأخره باید آن زمان زنده بوده باشد.

استاد: نه، ایوب بن نوح عن صالح بن عبدالله عن اسماعیل بن جابر عن ابی الحسن

شاگرد: واسطه دارد.

استاد: این هم دلیل چیزی نیست.

خود حذیفة بن منصور. اسماعیل بن جابر در اصحاب الکاظم رجال طوسی شمرده شده، صفحة ۲۳۱، رقم ۴۰۹۳۴، ۱۳ باب، و بعد گفته که روی عنهما ایضاً. عنهما یعنی از امام باقر، امام صادق هم روایت کرده. یعنی از زمان امام باقر بوده، امام صادق هم بوده، امام کاظم را هم درک کرده.

هیچ کسی که جزء اصحاب امام رضا هم نشمرده. البته به نظرم روایتش از امام باقر علیه السلام خیلی کم است. عمدة روایت‌های اسماعیل بن جابر از امام صادق علیه السلام هست و از بعضی قرائن هم استفاده می‌شود خیلی با امام مربوط بوده، مثلاً خصوصیات و ویژگی‌ها می‌گوید با امام صحبْتُ تا مکه می‌خواستیم برویم خدمت امام بوده، یک نوع ارتباطات اینجوری با امام علیه السلام هم اسماعیل بن جابر داشته.

شاگرد: حالا اگر «علی» نباشد خود ابی الحسن؟

استاد: این به بحث ما ارتباط ندارد. اگر خود ابی الحسن هم باشد، ابی الحسن هر چی باشد در اینکه قاضی نغمان اگر این جزء دعائم الاسلام باشد این معنایش این است که قاضی نغمان اسماعیلیه نیست. ولی عمدة قضیه این است که این اصلاً در نسخة دعائم الاسلام موجود نیست. من خواستم منهای آن بحث خودمان در مورد این روایت صحبت کنم. این نکته‌اش خیلی ارتباطی به این بحث ندارد.

حذیفة بن منصور هم یک جا از امام باقر(ع) روایت دارد. قال سمعت ابا جعفر علیه السلام، محاسن، جلد ۲، صفحة ۳۷۱، رقم ۱۲۸.

من یک مقداری در مورد حذیفة بن منصور چیز کردم از جهت طبقه، فقط چیزی که تا حدودی عصرش، این حذیفة بن منصور قال سألتُ ابا جعفر علیه السلام. نشد تمام موارد حذیفة بن منصور را ببینم، ببینم یک چیزی از جهت عصر و زمانش به دست می‌آید یا نه.

تنها چیزی که در مورد عصرش پیدا کردم یک تعبیری دارد می‌گوید کنت عند ابی عبدالله علیه السلام بالحیرة فعطاه رسول ابی جعفر الخلیفة یدعوه.

کافی، جلد ۴، صفحة ۴۴۹، رقم ۲.

این زمانی هست که امام صادق را تبعید طوری به حیره آورده بودند. حیره یک شهر قدیمی بوده که در نزدیک آن هاشمیه پایتخت موقت بنی العباس قرار داشته. قبل از بغداد در یک محل، پایتخت موقتی‌شان هاشمیه بوده، امام صادق علیه السلام را برای اینکه تحت نظر داشته باشند حیره می‌آورند. حیره نزدیک هاشمیه است. یک جا تلقی می‌شود. هاشمیه یک چیزی شبیه شهر جدید تلقی می‌شده که ساختمان حیره قسمت قدیمی بوده، یک شهری بسیار قدیمی است. شبیه یک جایگاهی که گاهگاهی پایتخت را که تأسیس می‌کردند یک محلی برای اینکه بتوانند تحت کنترل داشته باشند در خود آنجا قصر که نمی‌زنند، نزدیک آنجا یک جایی تأسیس می‌کردند. یک شهر سلطنتی، ارگ‌ها، شهرهای سلطنتی، یک چیزی شبیه ارگ حیره تلقی می‌شده. این قبل از ساختن بغداد است.

یکی از نکاتی که در زمان اما صادق علیه السلام نیازمند به یک بررسی کافی هست و من مراجعه نکردم ببینم کسی این بحثش را کامل دنبال کرده که امام صادق علیه السلام چه مدت دوران حیره‌اش بوده و خصوصیات این ماجرای حیره و اینکه زمان کی رفتند و کی برگشتند. این خصوصیاتش را نیازمند چیز است.

ولی می‌شود تقریباً تا حدودی عصر تقریبش را در آورد. من الآن یادم رفته. ولی حدود سال ۱۴۰ است، زمان این چیز.

ولی همین مقدارها.

شاگرد: سالی که منصور بغداد را ساخته معلوم است دیگر؟

استاد: این قبل از ساخت بغداد است. سال ساخت بغداد مشخص است، آن قبل از آن است. در فاصلة ساخت هاشمیه و ساخت بغداد است. زمان تقریبی‌اش را می‌شود در آورد.

این شواهدی که ایشان ذکر کردند شواهد خیلی مهمی نیست. عمدة نکته‌ای که ایشان آوردند عبارتی را از ابن خلّکان نقل کردند که ابن خلّکان در ترجمة قاضی نغمان گفته که کان مالکی المذهب ثمّ انتقل الی مذهب الامامیة. و بعد عبارت‌های دیگر را نقل کردند. و تصور شده از این کلمة مذهب الامامیة که قاضی نغمان امامی بودند.

چند نکته هست، متأسفانه مرحوم حاجی نوری عبارت قاضی نغمان را تلخیص کرده. ادامة عبارت تکه‌هایی‌اش هست، آن تکه‌ها را نیاورده. ادامة عبارت بعد از آن این عبارت هست:

و صنَّف کتاب ابتداء الدعوة للعبیدیین۱۸:۳۰.

عبیدیین یعنی چیزهای فاطمیه.

ابتداء الدعوة للعبیدیین. یعنی ماجرای تاریخ خلفای فاطمی را، قبل الخلاف، ابتداء الدعوة.

اوّلاً تعبیر ابتداء الدعوة و این تعبیرات. این کتاب چاپ شده به نام افتتاح الدعوة و انشاء الدولة، در اختیارم نبود که ببینم این چه شکلی است. به هر حال همین تکه. علی القاعده باید در این کتاب نکاتی در مورد مذهب قاضی نغمان باشد.

قاضی نغمان کتاب‌های متعددی دارد و کتاب‌هایی‌اش هست خیلی روشن است در مورد اینکه اسماعیلیه هست. در مورد اسماعیلی بودنش هیچ تردیدی نیست.

کلمة امامیه‌ای که اینجا هست، امامیه دو تا اصطلاح داشته. یک امامیه به معنای اعم بوده، یک امامیه به معنای اخص.

قبل از اینکه این بحث را وارد بشوم یک نکته‌ای عرض بکنم. یک نکتة تراجمی بگویم. عبارت ابن خلّکان که در وفیات الاعیان، جلد ۵، صفحة ۴۱۵ نقل شده. ابن خلّکان متوفای ۶۸۱ است. مشابهش در کلام سخاوی نقل شده، تحفة الاحباب، صفحة ۱۵۳. سخاوی یک کمی طبقه‌اش مقدم بر ابن خلّکان است. تقریباً معاصر هستند. ۶۴۳ هست. من حدس زیادی می‌زنم ابن خلّکان باید از سخاوی گرفته باشد و این عبارت. عین همین مطلب آنجا هست. کان مالکی المذهب ثم انتقل الی مذهب الامامیة و صنّف کتاباً ابتداء الدعوة للعبیدیین. و یک تفاوت‌هایی در مطالب دارد. یک کمی ابن خلّکان تلخیص کرده. ابن خلّکان عبارت سخاوی را تلخیص کرده.

یک تعبیری در سخاوی هست، آن تعبیر در ابن خلکان نیامده. همة عبارت‌هایش هست. سخاوی می‌گوید کان یلازم صحبت المعز لدین الله معد بن منصور و کان وصل معه الی افریقیه الی مصر توفی بها و صلّی علیها معز فی سنة ثلاث و ستین و ثلاث.

این عبارتی که در تحفة الاحباب هست در وفیات الاعیان نیست و کان عند المعز بمنزلة العزیمة.

خلاصه خیلی جایگاه رفیعی در نزد معز داشت. این عبارت را ابن خلّکان نیاورده.

اما اصل این مطلب.

من یک عبارتی را در تاریخ ابن خلدون هست یادداشت کردم در مورد بحث امامیه. ابن خلدون فرق مختلف شیعه را ذکر می‌کند. بعد شروع می‌کند می‌رسد به امامیه. تاریخ ابن خلدون، جلد ۱، صفحة ۲۵۱.

اما الامامیة فساق الامامه من علی الرضی الی ابنه الحسن بالوصیة. بعد شروع می‌کند ائمه را ذکر کردن، ثم الی ابنه جعفر الصادق و منهنا افترقوا فرقتین فرقةٌ ساقوها الی ولده اسماعیل و یعرفونه بینهم بالامام و هم الاسماعیلیة و فرقة سابوه۲۳:۰۴ الی ابنه موسی الکاظم و هم الاثنی عشریة.

می‌گوید امامیة دو فرقه شدند، یکی اسماعیلیه، یکی اثنی عشریه.

در صفحة ۲۵۲، یک صفحه بعد می‌گوید و اما الاثنی. بعد اسماعیلیه را توضیح می‌دهد. بعد می‌آید به اثنی عشریة.

و اما الاثنی عشریة فربما خصّو باسم الامامیة عند المتأخرین منهم. ربما خصّوا. این اصطلاح امامیه به معنای اخص که اسماعیلیه ازش خارج باشد یک اصطلاح متأخر هست عند المتأخرین منهم. ابن خلدون الآن تاریخش را دقیق یادم نیست، باید حدود ششصت و خورده‌ای باشد.

معنای اصلی‌اش همان معنای عامش است، حالا من توضیح عرض می‌کنم در این مورد.

شاگرد: ۷۳۲

استاد: ۷۳۲. متأخرین منهم می‌تواند حتی بعد از آن سخاوی و امثال اینها باشد.

نکتة حاج آقا اینجا اشاره می‌فرمودند. می‌فرمودند اینکه مثلاً سخاوی متوجه شده باشد که قاضی نغمان امامی شده از کجا متوجه شده؟ از همین اینکه در دربار فاطمی‌ها بوده و امثال اینها بوده. اینکه ایشان این معنا ندارد رفته گشته لای کتاب‌هایش دیده که ابن ابی عمیر از ابن ابی عمیر روایت کرده، ابن ابی عمیر از بعضی. اینجور که نیست. اینجور چیزهای پیچیده‌ای که شما استدلال می‌کنید اینها را که ابن خلّکان حالا، به ابن خلّکان نسبت دادند. من حالا یک قدری عقب‌تر بردم سخاوی. سخاوی که ابن خلّکان از او نقل کرده این از کجا فهمیده که قاضی نغمان جزء امامیه شده؟ از همین که خارجاً دیده که این آمده قاضی فاطمی‌ها شده و با اسماعیلی‌ها از اوّل تا آخر بوده به نفعشان کتاب نوشته. دعائم الاسلام را به عنوان قانون اساسی آنها تدوین کرده. خودش و بچه‌هایش و نسلش و همة اینها کسانی هستند که اساس حکومت فاطمی وامدار فعالیت‌های اینهاست.

اینها است که ازش فهمیده که امامیه شده. این است که از همین‌ها پیداست که این امامیه به معنای اثنی عشریه نیست.

شاگرد: کسی مدعی بگوید بالأخره این آقایانی که سیره و تاریخ می‌نوشتند به کتب متقدمی دسترسی داشتند؟

استاد: نه، این کتب مقدمی که یک چیزی باشد در لالویش یک مطالبی باشد هیچ در عین و اثری نباشد اینها حرف‌های.

در کتاب روی همین جهت فرصت نکردم این مطلبش را کامل ببینم.

کتابی هست به نام نسمة السحر بذکر من تشیّع و شعر. در این سی دی تراجم هست متأسفانه آدرسش را هم یادداشت نکردم.

ولی کلام ابن خلّکان را نقل کرده.

شاگرد: شَعَر یعنی چی؟

استاد: یعنی شعر گفته. کسانی که شیعه شدند و شعر سرودند. شاعران شیعی است. برای حدود قرن ۱۰، ۱۱ است.

عبارت ابن خلکان را آورده. ثم انتقل الی مذهب الامامیة. بعد می‌گوید یعنی الاسماعیلیة کما تقدم فی ذکر الصلیحی۲۷:۰۹.

فرصت نکردم در ذکر الصلیحی ایشان چی گفته و امثال اینها.

علی ای تقدیر در اینکه قاضی نغمان ابن خلّکان او را به امامیه نسبت می‌دهد باید براساس یک منبع روشن خاص باشد و آن منبع روشن و خاص چیزی را جز امامیه به معنایی که اسماعیلیه را هم در بر می‌گیرد ازش استفاده نمی‌شود این روشن است.

تشیّع دو تا فرقة اصلی داشته. شیعه یعنی کسانی که به امامت حضرت امیر صلوات الله علیه بلافصل بعد از پیغمبر قائل باشد.

شیعیان دو فرقة اصلی داشتند. یک فرقة زیدیه است و یک فرقة امامیه. تفاوت بین زیدیه و امامیه به این بوده، امامیه قائل بودند که به سه تا اصل معتقد بودند که مربوط به امام. یکی بعصمة الامام معتقد بودند، ضرورة الامام معتقد بودند. می‌گفتند در هر عصر و زمانی امام باید باشد. به تعبیر بعضی چیزها اتصال الوصیة من لدٌ۲۸:۵۵ آدم الی آخر الابد. معتقد بودند که زمین خالی از حجت الهی نمی‌تواند باشد. این اعتقاد اساسی امامیه است.

نکتة سوم بحث نص جلی.

این سه تا اصل اصلی است.

و امامت را جزء اصول دین می‌دانسته‌اند.

شاگرد: چهار تا شد؟

استاد: نه این ویژگی‌اش است. آن سه تا اصل باعث می‌شد که اینها برای امامت یک شأن جزء اصول می‌دانستند و نتیجة اینکه جزء اصول دین می‌دانستند آن است که کسی را که به امامت معتقد نباشد را کافر می‌دانند. امامیه کافر می‌دانند به این معنا که نه بحث کفر کلامی است نه کفر فقهی.

یک کفر فقهی داریم که آثاری در این دنیا دارد، نجس هستند، امثال اینها، آن بحث‌ها نیست. بحث اینکه روز قیامت مخالفین در صف کفار محشور می‌شوند یا در صف مسلمانان. آن بحث‌هاست. این است که مرحوم شیخ مفید در عوائل المقالات می‌گوید اتفقة الامامیة علی کفر المخالفین.

امامیة به دلیل اینکه جزء اصول دین می‌دانستند این اعتقاد را داشتند. زیدیه اوّلاً به عصمت امام معتقد نبودند، به ضرورت وجود امام بر روی زمین معتقد نبودند. سوم به نص جلی معتقد بودند، به نص خفی معتقد بودند.

نص جلی این هست که پیغمبر امیرالمؤمنین را با اسم ذکر کرده. نص خفی این است که می‌گویند امیرالمؤمنین را نصب کرده، ولی نص خفی است. یعنی اینگونه نبوده که اجتهاد درش راه نداشته باشد. یک عبارتی گفته، این عبارت روشن بوده که برای حضرت امیر هست. افرادی که این را به غیر امیرالمؤمنین حمل کردند فاسقند نه کافر. روی همین جهت زیدیه اقرب طرق شیعه به عامه هستند. اقرب طرق شیعه به عامه زیدیه هستند. البته بعضی از فرق زیدیه عامی هستند، آنها هیچی.

آن فرقی از زیدیه که جزو شیعه هستند، آن فرقش هم به عامه از همه نزدیک‌تر هستند. به دلیل اینکه نسبت به امامت این تأکیدات را ندارند. امامت را اصل اساسی دین نمی‌دانند و این ویژگی‌هایی که در مورد امامت هست زیدیه قائل نیستند مخالفین زیدیه را امامیه تعبیر می‌کنند، زیدیه در قبال هم. که امامیه تمام فرق کیسانیه، فتحیه، واقفه، همة اینها داخل در امامیه به این معنای عام هستند و من جمله اسماعیلیه. اسماعیلیه هم جزء امامیه به این معنای عام قرار می‌گیرد.

در مورد اصحابنا، اسماعیلیه جزء اصحابنا نیستند. چون اسماعیلیه و اثنی عشریه اصلاً خط جدایی داشتند. آن اصحابنا یک داستان دیگری دارد.

شاگرد: کیسانیه قبل از صفبندیه بوده

استاد: نه، کیسانیه قبل از صفبندیه نیست. کیسانیه معتقد به امامت هستند در مقابل زیدیه.

یک تفاوت دیگر بین زیدیه دارد، زیدیه به امامت به معنای عام معتقد بودند. می‌گوید غیر از پنج تن که امامان منصوص هستند، بعد از آن امامی تعیین نشده. آن نص خفی هم که قائل هستند نص خفی در مورد پنج تن هست. و نص را هم در امام شرط نمی‌دانند. می‌گویند خارجاً برای پنج تن نص آمده ولی نص شرط امام نیست. شرط امام یک سری شرایطی برای امام قائل هستند، شرط امام قیام به سیف است به قصد امر به معروف و نهی از منکر.

این است که یکی از اصول اساسی در دیدگاه زیدیه بحث امر به معروف و نهی از منکر هست به مفهوم قیام به سیف. قیام به سیف را در چارچوب امر به معروف و نهی از منکر معنا می‌کردند. روی همین جهت خیلی هم زیدیه با امامیه سر همین جریان توهین‌ها می‌کردند. مثلاً زیدیه یک گروه از زیدیه به محمد بن عبدالله بن الحسن نفس زکیه می‌پیوندند.

محمد بن عبدالله، پدرش عبدالله محض برای پسرش بیعت می‌گرفته، خیلی در بعضی نقلیات ببینید همین عبدالله محض نسبت به امام صادق خیلی هم توهین می‌کرده سر همین که امام صادق حاضر نبوده محمد نفس زکیه را حمایت کند و نه تنها حمایت نمی‌کرده، اخبارات غیبی امام صادق داشته در مورد اینکه محمد نفس زکیه پیروز هم نمی‌شود. این هم خیلی چیز بوده. شروع می‌کرده یک توهین‌های ناجوری عبدالله محض نسبت به امام صادق علیه السلام که حسادت باعث شده، و الا خودش هم می‌داند که محمد نفس زکیه شایستة امامت هست و مهدی آخر الزمان هست و از این حرف‌ها ولی از باب حسادت است. از این جفتگیات را عبدالله محض می‌گفته.

غرضم این هست که امامیه در اصطلاح عامش اسماعیلیه را هم شامل می‌شده بدون تردید عبدالله قاضی نغمان جزء امامیه به معنای اثنی عشریه نیست بلکه جزء اسماعیلیه است.

یک نکتة ریز دارد که فردا توضیح می‌دهم. هامش معجم طبقات المتکلمین، جلد۲، صفحة ۱۷۱ عبارتی از آقای نغمانی نقل کرده، عبارت خوبی است. ملاحظه کنید فردا یک مقدار کمی مکمل دارد این بحث، فردا تکمیلش می‌کنم بحث را می‌بندیم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

[پایان]